

دوفصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام، سال سوم، شماره ششم، بهار و تابستان ۹۲، صفحات ۱۱۷-۱۳۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۰۹/۲۰

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۳/۰۲/۲۰

مشروعیت صفویان و پادشاهی نادر

نوراله عبداللهی^۱
علی‌اکبر کجباغی^۲

چکیده

در پی سقوط اصفهان توسط غلزیایی‌های قندهار در سال ۱۱۳۵ ه‍.ق که به منزله پایان قدرت سیاسی صفویان بود، سرداری از خراسان به نام نادر توانست با تکیه بر فراست ذاتی و ازهم گسیختگی سیاسی در جغرافیای پهناور ایران در کنار طهماسب دوم، بر رقبای داخلی و متخاصمان خارجی (افغان‌ها، عثمانی‌ها و روس‌ها) غلبه و دگرباره حکومت صفویان را احیاء نماید. بی‌تردید، نادر علاقه‌ای به احیاء مجدد حکومت ازهم گسیخته صفوی نداشت، بلکه مشروعیت صفویان شیعی مذهب و عدم پذیرش فرد گمنام که در باور توده‌های ایرانی هر حرکتی را پس می‌زد، سردار افشار را به یک سیاستی دوگانه واداشت. بدین صورت که برای کسب مشروعیت به عنوان سردار شاه صفوی با دلیری و نظامی‌گری، ایران را از بحران‌های پیش رو نجات داده و کسب مقبولیت نمود و از سویی دیگر با یک دهه بسترسازی شرایط را برای انتقال نرم قدرت به افشاریه فراهم نمود؛ اما دوره پادشاهی را با تندروری‌هایی در عرصه تقابل با فرهنگ مذهبی جامعه دنبال کرد. فرایند چنین نگرشی، غروب زود هنگام درخشش حکومت افشاری و دولت مستعجل است. در این تحقق پس از مقدمه، عوامل مشروعیت نظام صفوی، سقوط صفویه، بحران مشروعیت دوره نادر، عبور از مشروعیت صفوی و تکاپوهای جدید مشروعیت ساز نادر مورد بررسی قرار می‌گیرد.

واژگان کلیدی: مشروعیت، صفویه، نادر، افشاریه، شیعه، روحانیون.

مقدمه

تشکیل حکومت صفوی در اوایل قرن دهم هجری قمری، شیوهٔ ملکداری جدیدی در تاریخ ایران عرضه کرد که برخلاف حکومت‌های اسلامی سنی مذهب پیشین و یا شیعیانی هم چون آل بویه که در درون سیستم حکومتی خلفای سنی مذهب عباسی بودند، شالودهٔ فکر و ایدئولوژیک آن برپایهٔ تشیع دوازده امامی قرار گرفت. مذهب تشیع در طی حکومت دویست و اندی سال صفویه، قوام و استحکام لازم را یافت و به موضوعی بدیل در عرصهٔ سیاست و در کنار نهاد شاهی تبدیل شد و با تبلیغات گستردهٔ صفویان دربارهٔ سیادت و جایگاه‌شان به عنوان جانشینان برحق امامان، صرف نظر از این که از نسل امامان بودند یا نبودند و بدون در نظر گرفتن پیشینهٔ خودشان در مذهبی که منادی آن بودند، برای افکار عمومی، پذیرش حکومتی غیر از صفویان در اذهان غیر قابل تصور نمود. باضعف سیاسی صفویان و پس از تصرف بخشی از سرزمین شان توسط غلزائی‌ان که با اجحافات و تندروی‌هایی همراه بود، اگرچه زمینه برای به قدرت رسیدن حکومت‌های غیر صفویان فراهم شد؛ اما مشروعیت حکومت دینی صفویان برای حکومت‌های محلی که از فضای فرا روی، مترصد تشکیل حکومت جدید بودند، دشواری‌هایی را به همراه داشت. بدین روی این قدرت‌های محلی نوپا از سویی نمی‌خواستند با تقویت دوبارهٔ صفویان موقعیت پیش روی را از کف بدهند و از سویی دیگر، جایگاه مشروعیت صفوی و هم چنین کوشش‌های بازماندگان، آنها را به ملاحظه وا می‌داشت.

پس از صفویه، نادر در میان دیگر مدعیان توانست اولین حکومت ایرانی را در سطح ملی تشکیل دهد. اگرچه، وی تقریباً دو دههٔ یک‌هزار و یکصد تا دههٔ یک‌هزار و سیصد و هشتاد و یک با مشروعیت صفوی، محور برنامه‌های راهبردی نادر در انتقال حکومت از صفوی به افشار و تقویت آن برای نوادگانش بود. از این روی دههٔ اول به تکاپوهای نادر برای بسترسازی در زمینهٔ مشروعیت یابی و دههٔ دوم به مشروعیت زدایی از صفویان گذشت. بنابراین «مشروعیت صفویان و پادشاهی نادر» موضوع اصلی این مقاله قرار می‌گیرد. اگرچه از لابلای منابع تاریخی داده‌های قابل توجهی دربارهٔ نحوهٔ تعامل نادر با بازماندگان صفوی و رویکرد مشروعیت‌سازی نادر از این تعامل می‌توان یافت؛ اما موضوع این مقاله تاکنون به

صورت مستقل و با چنین رویکردی مورد بررسی قرار نگرفته است. دهقان نیری و همکاران در مقاله‌ای تحت عنوان پادشاهی اسماعیل سوم به بحران مشروعیت و پادشاهی اسماعیل سوم می‌پردازند (دهقان نیری و همکاران، ۱۳۸۶: ۱-۱۶). هرچند این مقاله به تداوم مشروعیت صفویان در دوره پس از افشاریه می‌پردازد، اما هدف اصلی آن پرداختن به انگیزه مشروعیت‌یابی حکومت‌های بعدی از منبع مشروعیت ساز صفویه و بازماندگان صفوی است؛ البته نباید از نظر دور داشت که تفاوت این مقاله در رویکرد دوگانه نادر است. نادر، با وجودی که در مقاطعی از این سیاست پیروی کرد، اما به تدریج با تثبیت موقعیت، از این طریق به تضعیف صفویان و باور مشروعیت مبتنی بر حاکمیت صفویان پرداخت. از این منظر اگرچه این مقاله در راستای تکمیل همان بحث است، اما از زاویه «مخالفت نادر با مشروعیت صفوی» به موضوع می‌پردازد. مقاله دیگر «تأثیر سیاسی فرهنگی صفویه و اصفهان بر مشروعیت‌پذیری افشار و زند» است که در آن مهرعلیزاده نظری اجمالی به رابطه نادر با صفویان داشته و عدم توفیق نادر در غلبه بر بحران مشروعیت‌پذیری را موضوع برای تحقیق‌های دیگر دانسته است.

بر این اساس، سؤال اصلی پژوهش این است: «نحوه برخورد نادر با مشروعیت صفویه در انتقال قدرت به افشاریه چگونه بوده است؟ از رهگذر توضیح و تبیین این سؤال، پرسش‌های فرعی دیگری نیز مطرح می‌گردد که عبارتند از:

- ۱- سیاست نادر در قبال مشروعیت صفویه با توجه به پذیرش نایب السلطنگی صفویان چه بود؟
- ۲- ضعف قدرت سیاسی نادرشاه در واپسین سال‌های حکومت، چه میزان متأثر از مشروعیت صفویه می‌باشد؟
- ۳- بحران مشروعیت‌یابی نادر و ناکامی او در این راه، چه تأثیری در تثبیت حکومت برای بازماندگانش داشت؟

مشروعیت صفویان

در راستای پایه‌ریزی حکومت صفویه مبتنی بر مذهب تشیع، لایه‌های زیرین فرهنگ ایرانی و بن‌مایه‌های فکری ایرانیان که پیش‌تر در برخی قیام‌ها مانند سربداران و گرایش آنها به امامان، جلوه اجتماعی یافته‌بود، مورد توجه قرار گرفت. از این روی در این رهیافت مهمترین روزنه‌های پیوند مشروعیت‌ساز با امامان شیعه و مبانی الهی سلطنت به شرح ذیل مورد بررسی قرار می‌گیرد.

الف) پیوند نسبی

یکی از رویکردهای مشروعیت‌ساز صفویان مبتنی بر فرهنگ سیاسی ایرانی، تبارسازی بود. پادشاهان صفوی برپایهٔ چنین رویکردی مبتنی بر گفتمان شیعی به تکاپو برای تبارسازی و پیوند نسبی با امامان شیعه (ع) پرداختند.

از مدت‌ها پیش از تشکیل دولت صفوی و در دورهٔ فعالیت شیوخ طریقت صفوی، اندکی پس از شیخ صفی، کتاب صفوة الصفا به صراحت نسب موسوی این خاندان را بیان کرده است (ابن بزاز، ۱۳۷۶: ۷۰). همین مساله زمینه‌ای فراهم نمود که با تبلیغات گسترده و نگارش آن در دیگر کتب دورهٔ صفوی، در اذهان مردم مسلمان ایران، صفویان از نژاد و تبار پیامبر (ص) برخوردار گردند (شیرازی، ۱۳۶۹: ۳۵-۳۶؛ ۱۶۵-۱۶۶).

ب) روئیت امامان در خواب

رویکرد ارشادی و همکاری امامان با صفویان، حلقهٔ دوم زنجیرهٔ مشروعیت دینی صفویان محسوب می‌شود. در این زمینه به ویژه اسماعیل اول (۹۰۷-۹۳۰ هـ.ق) بارها مدعی شد امام علی (ع) در رویا و خواب بر وی ظاهر شده، با خطاب «فرزندم» در حل مشکلات مملکتی و لشکری، با توصیه به راه کارهای خشم، قتل عام، جنگ، صلح یا موارد دیگر او را یاری ساخته است (یوسف جمالی، ۱۳۸۵: ۴۰۳).

ج) شاهان امامت نشان

بر اساس ادعای صفویان، انتخاب آنها از طرف امام زمان (عج) بود که در منابع صفوی به

کرات به امامت نشان بودن آن‌ها اشاره شده است. از جمله این که اسماعیل اول از جانب امام زمان (عج) بدین مأموریت گماشته شده و پس از دستور بر خروج، شمشیر مرصعی نیز بر کمر وی بسته است (عالم آرای صفوی، ۱۳۵۰: ۴۶-۴۷).

همچنین مورخین دوره صفوی در تواریخ شان سعی خود را بر مادام العمر کردن حکومت به کار بستند و در کتاب‌های مختلف بر ابد مدت بودن آن اصرار ورزیده‌اند (عالم آرای صفوی، ۱۳۵۰: ۱۵، ۲۷). این دعوی صفویان به تداوم اندیشه و باور مشروعیت صفوی پس از سقوط و بحران مشروعیت فرمانروایی‌های پس از صفویه دامن زد. قاضی احمد غفاری هدف از نگارش «تاریخ جهان آرا» را گردآوری کرامات و خرق عادات «دولت روزافزون» صفویان دانسته تا «جمهور عالمیان و زمره آیندگان بعین الیقین بدانند که مبانی این دولت ابد اساس منصوص کانه‌م بنیان مرصوص ایست» (غفاری قزوینی، ۱۳۴۳: ۳).

د) مبنای الهی قدرت و کرامات منسوب به شاهان صفوی

بخشی از مشروعیت صفویان نیز متکی بر جایگاه سلطنت بود که ریشه در فرّه ایزدی اندیشه ایران باستان داشت و بایستی حکومت و فرمانروا به تایید الهی رسیده باشد. در این راستا منابع به کرات اشاره کرده‌اند و برای نمونه فردوسی دربارهٔ به تخت نشستن داراب آورده است: (فردوسی، ۱۳۸۹: ۳۳۲)

چو دارا به تخت مهی برنشست	کمر بر میان بست و بگشاد دست
چنین گفت با موبدان و ردان	بزرگان و بیدار دل بخردان
که گیتی نجستم به رنج و به داد	مرا تاج یزدان به سر برنهاد

این روش در مقایسهٔ اندیشه‌های تشیع و اهل سنت، به افکار شیعیان در انتخاب امامان اثنی عشر، به روش نص از خداوند و هم چنین پاک بودن شان از بدی‌ها نزدیک بود. در منابع صفوی از دو منظر به این مسأله پرداخته شده است: اول، رساندن نسب شیخ صفی به «پیروز شاه زرین کلاه ابن محمد شرفشاه» (ابن بزاز، ۱۳۷۶: ۷۰ و شیرازی، ۱۳۶۹: ۳۵-۳۶) است که حاکی از پسوند شاه در اسامی نیاکان صفویان است. دوم، دلایل جانشین شدن

شیخ صفی به جای شیخ جمال پسر شیخ زاهد است که به کرات در منابع این دوره و از زبان شیخ زاهد گیلانی استدلال‌هایی کرامات‌گونه و موارد اغراق‌آمیز مطرح می‌گردد. در این موارد، مشیت و خواست الهی در برآمدن صفویان نقش تعیین‌کننده‌ای دارد که از جمله آن‌ها احضار شیخ زاهد و حاضر شدن صفی‌الدین از راه‌دور در برابر مخالفان (عالم‌آرای صفوی، ۱۳۵۰: ۱۴-۱۵) و نمایان شدن برخی حقایق پادشاهی فرزندان بر صفی در عالم خواب و تأیید آن از جانب شیخ زاهد بود که می‌گفت: «مژده باد تو را که از فرزندان تو یکی پادشاه خواهد شد.» (جهان‌گشای خاقان، ۱۳۶۴: ۱۶-۱۷).

و) مرشد کامل طریقت بودن

با توجه به ماهیت شیعی و صوفیانه نهضت صفوی، یکی از منابع مشروعیت‌ساز حکومت صفوی در چارچوب مقام معنوی پادشاه در سلسله طریقت است یا به عبارتی مرشد کامل پیروان طریقت بودن است. این عامل در تشکیل دولت صفوی و به‌ویژه برای اسماعیل بسیار کارآمد بود هر چند که در دوره صفوی، به‌ویژه از زمان شاه‌عباس اول، دچار اضمحلال شد و در دوره‌های پس از صفوی که مبحث اصلی ماست در مشروعیت یا عدم مشروعیت حکومت‌های بعدی تعیین‌کننده نبود (سیوری، ۱۳۷۸: ۷۶، ۹۰).

بحران مشروعیت نادر و روابط وی با خاندان صفویان

سقوط اصفهان توسط غلزایی‌ها اقتدار سیاسی حکومت صفویان را پایان داد؛ اما در همان زمانی که افغان‌ها تلاش می‌کردند اصفهان را تصرف نمایند، طهماسب فرزند شاه‌سلطان حسین از پایتخت گریخت و در قزوین با عنوان شاه‌طهماسب دوم تاجگذاری کرد و پس از تصرف شهر در حالی که افغان‌ها دل مشغول غارت خزائن پایتخت بزرگ‌ترین حکومت اسلامی ایرانی تا آن زمان بودند، طهماسب تکاپوهای تازه‌ای را در مناطق ایرانی خارج از اشغال افغان‌ها برای احیای دوباره سلطنت آغاز کرد. بدین ترتیب تحركات طهماسب، جوانه‌های امید را در ایالات برای مقاومت و رویارویی با افغان‌ها رویاند، این تلاش‌ها به‌محوریت طهماسب در یک جبهه داخلی به‌صحنه‌ای برای رقابت به‌منظور بیرون کردن دیگر مدعیان از میدان قدرت منجر شد. برنده این میدان، نادرقلی بیگ خراسانی بود

که برپایه استعدادهای فردی بر رقبای داخلی و مخاصمان خارجی ظفر یافت. اما بدیهی می‌نمود که این فراست به‌مانند جولانگاه شمشیر در عرصه کیاست و ملک داری نیز جلوه داشت. بدین گونه که در طوفان حوادث و تحولات سیاسی با واقع بینی دریافت که پیوند عمیق جامعه ایرانی با مشروعیت ریشه‌دار صفوی، فضای فعالیت سیاسی، نظامی را در انحصار مرد بی اصل و نسب و چوپان زاده قرار نمی‌دهد. از این روی فعالیت‌های سیاسی خود را در بازی با سکه دو رویه مشروعیت صفوی به‌طور توأمان دنبال نمود:

۱- اول مشروعیت یابی از وجود صفویان را با هم سویی با آن‌ها و با تدبیر قرارگرفتن در کنار طهماسب به‌عنوان سردار او انتخاب کرد و پس از بروز شایستگی‌هایش در حذف دیگر پایگاه‌های قدرت، شکست‌های پی در پی افغانان، رهایی پایتخت صفوی و تقدیم به شاه و رفع سوء تفاهم‌ها، خود را مخدوم صفویان جلوه نمود. به‌روایت کارگزاران هلندی هنگامی که در سال ۱۱۴۳ هـ ق «جقه نهادن» نادر بر سمت راست سر که معمول سرداران نبوده مورد سوء ظن و تهدید مردم قرار گرفت که: «اگر نادر نقشه‌هایی برای شاه‌شدن داشته باشد مردم به اقدامات لازم دست خواهند زد»، آن را از سر برداشته و عنوان کرد: «من فقط یکی از چاکران شاه [طهماسب] هستم.» (فلور، ۱۳۶۸: ۲۲-۲۳).

۲- رویه دیگر سکه، مشروعیت زدایی نادر از صفویان بود. نادر هیچ‌گاه درصدد زنده کردن دولت نیمه‌جان و بی رمق صفویه نبود (دهقان نیری، ۱۳۸۶: ۷). این ارتباط سازی، راهبردی برای نادر بود تا با استفاده ابزاری از مشروعیت صفویان، زمینه انتقال حکومت از دودمان شیخ صفی به خاندان امام قلی افشاری را فراهم نماید. در ادامه به مهم‌ترین رویکردها در این راستا پرداخته می‌شود:

الف) انتقال مشروعیت از طریق پیوند سببی نسبی

مهم‌ترین اقدام نادر در این زمینه، ازدواج‌های سیاسی با صفویان بود. بی تردید چنین پیوندهای خانوادگی در انتقال مشروعیت دینی صفویان به فرزندان نادر، افزون بر تداوم حکومت در سلاله پیامبر (ص) و مشروعیت بخشی، در تصاحب عرفی و تاریخی و قانونی

ساختن میراث پادشاهی نیز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. در ابتدای امر، نادر پس از شکست افغان‌ها در فارس و نجات زنان حرم از اسارت، آن‌ها را با احترام به اصفهان برگرداند. براساس نوشته‌های هنوی، در این زمان نادر با عمه طهماسب ازدواج کرد (هنوی، ۱۳۴۶: ۵۳). اما محمد کاظم وزیر، ازدواج نادر را با خواهر طهماسب دانسته‌است (مروی، ۱۹۶۶: ج ۱، ۱۸۷). هم چنین نادر در سال ۱۱۴۳ ه‍.ق فاطمه بیگم خواهر دیگر شاه طهماسب را برای فرزند ارشدش رضاقلی میرزا خواستگاری نمود. حاصل این پیوند، شاهرخ میرزا است که پس از نادر، تا برآمدن قاجارها، در منطقه مشهد حکومت کرد (مروی، ۱۹۶۶: ج ۱، ۱۸۷).

بدین ترتیب، تولد شاهرخ در ثبات و تداوم مشروعیت دهی به دودمان افشاری، جایگاه ارزنده‌ای داشت. به روایت منابع هلندی پس از آن «نادر و پسرش رضاقلی خان با شکوه و جلال تمام حرکت می کردند به ویژه پیرامون پسرش از دار و دسته شاه غنی تر و پرآب و تاب تر بودند. هنگامی که سواره به جایی می رفت چهارده اسب با زین‌های زرین و دهنه‌های جواهرنشان در پیشاپیش او حرکت می کردند. او با جوان ترین دختران شاه، پیوند زناشویی بسته بود.» (فلور، ۱۳۶۸: ۲۲). افزون بر آن، برخورد نادر با دیگر بانوان خاندان صفوی قابل تأمل است؛ هنگامی که نوادگان دختری و دیگر افراد که به هر نوع نسب خانوادگی با صفویان داشتند را به قزوین انتقال داد، برای آن که در پایتخت صفویان، فضا برای مدعی تازه‌ای فراهم نشود، سه خواهر باقی مانده شاه سلطان حسین را به ازدواج برادر خود ابراهیم خان و همچنین میرزا ابوالقاسم و رحیم خان، از نزدیکان خود درآورد (فلور، ۱۳۶۸: ۱۴۶). اما پس از یک سال، میرزا ابوالقاسم که مورد سوء ظن قرار گرفته بود، قربانی جاه طلبی‌های نادر شد و حکم خفه کردن وی را صادر کرد. آنچه در این مساله درخور توجه است، بهره‌برداری سیاسی از آن بود که پایگاه ضعیف اجتماعی او را، دلیل کشتن وی دانسته و اعلام کرد: «زیرا که نساج در خور پیوند با خاندان شاهی نیست» (فلور، ۱۳۶۸: ۳۶) برگرفته از سند شماره ۲۵۸۴ برگ ۱۹۸۰). اقدام نادر در کشتن میرزا ابوالقاسم، افزون بر آن که یکی از مدعیان احتمالی در دشت مغان را از بین برد، کوششی بود بر تبیین این مساله که تنها پایگاه خانوادگی نادر «درخور پیوند با خاندان شاهی» است. بی تردید، پیوندهای سببی نادر با خاندان رو به زوال صفویان، گفتمان حاکم بر افکار عمومی جامعه را به سمت اهداف

نادر و استقبال از مشروعیت و مقبولیت وی سوق می داد. آنچه که ویلم فلور از گزارش شماره ۲۲۵۵ برگ ۴۹-۱۸۴۸ کارکنان شرکت هلندی مستقر در ایران آورده این است که «بسیاری از مردم برآن بودند که می خواهد شاه شود. به خصوص که با خواهر شاه ازدواج کرده بود» اما نادر برای جلوگیری از اقدام پیش از موعد تأکید ورزید که این‌ها شایعاتی ساخته و پرداخته توسط متملقان شاه‌طهماسب است (فلور، ۱۳۶۸: ۲۸-۲۹).

ب) مشروعیت افکنی ازبازماندگان

هرچند پیوندهای خونی در مشروعیت بخشی به خاندان نادری نقشی ارزنده داشت؛ اما برپایه تفکر ایران شهری، پادشاهی در تاریخ ایران در نسل ذکور انتقال می یافت. حتی برای انتقال شیخیت طریقت از شیخ زاهد گیلانی به داماد وی شیخ صفی، باوجود مقام معنوی طریقت، واکنش‌های زیادی را دربرداشت و صفویان در مواجهه با آن به کرامات شیخ تمسک جستند (جهانگشای خاقان، ۱۳۶۴: ۱۶-۱۷؛ عالم آرای صفوی، ۱۳۵۰: ۱۴-۱۵).

بنابراین شاهزادگان صفوی از نیروی مشروعیتی مؤثری در برابر نادر برخوردار بودند. اما فزونی اقبال نادر در آن بود که به روایت کروسینسکی حدود صدوچهل نفر از بازماندگان خاندان صفوی را پیش تر محمود افغان از دم تیغ گذرانده بود و جز شاه‌طهماسب مذکور و صفی میرزا که به کوه‌های بختیاری پناهنده شد، مدعی مهمی از نسل ذکور شاهان صفوی وجود نداشت (کروسینسکی، ۱۳۸۶: ۷۵-۷۶).

محمود افغان در راستای اهداف خود خدمت شایانی به نادر کرد و با کشتن تعداد زیادی «صغیر و کبیر سید بی گناه»، از سوئی تنفر و انزجار مردم را به جان خرید که دیوانگی و جنون او را از «غرایب» بدانند (حزین، ۱۳۳۴: ۶۳) و نادر در از بین بردن و مهار افغانان به صورت قهرمانی ملی در بین مردم معتقد به صفویان و بازماندگان صفوی به‌ویژه شاه‌طهماسب جلوه‌نماید. و از سوئی دیگر، هر روز در گوشه و کنار این سرزمین یکی از آن‌ها به ادعای میراث پادشاهی، نادر را دل مشغول خود نگرداند. به هر روی به‌رغم قتل عام شاهزادگان صفوی توسط محمود افغان و پیوند خویشاوندی نادر با صفویان، شاه‌طهماسب میراث دار صفویان از مشروعیت حکومتی برخوردار بود. بدین روی، نادر که پیش‌تر

دلاوری‌هایش در بیرون ساختن افغانان غلزائی و انتظام امور ملک در کسوت سردار شاه‌صفوی جلوه نموده‌بود، این بار مشروعیت حکومتی شاه‌طهماسب مانع موفقیت روزافزونی در رسیدن به تاج شاهی بود و همه کوشش‌های نادر در سر و سامان دادن به امور کشور، پایه‌های قدرت شاه را تقویت می‌کرد. در باور مردم فرجام حمایت معنوی طهماسب از شمشیر نادر در کسب پیروزی‌ها نقش تعیین‌کننده‌ای داشت.

در چنین شرایطی نادر برای کاستن از مشروعیت حکومتی شاه، ناگزیر به قراردادن زیرکانه کامیابی‌های کشورداری خود، در برابر اراده ضعیف شاه‌طهماسب در ملکداری و لشکرآرایی شد. هنگامی که طهماسب در جنگ با ترک‌های عثمانی که بیشتر برای رهانیدن نیروی شاهی از سایه سردار، بدان مبادرت ورزید، متحمل شکست و عهدنامه ننگینی شد و بخش‌هایی از غرب ایران را در اختیار عثمانی‌ها قرار داد، واگذاری بخشی از خاک کشور به بیگانگان، فضا را فراهم ساخت تا نادر با عدم امضاء پیمان صلح با «بهانه موجه حفظ منافع مردم» اولین ضربه را بر پیکر دستگاه سلطنت مشروع شاه‌طهماسب وارد و آن را به تزلزل کشاند (هنوی، ۱۳۴۶: ۸۶). هم‌چنین از دستاویزهای دینی صفویان در مشروعیت افکنی از شاه‌طهماسب بهره‌برد و به‌روایت میرزا مهدی خان استرآبادی «چون صلح مذکور مغایر رضای جناب سبحانی و مخالف مصلحت دولت ابد مدت خاقانی بود، لهذا به‌عز امضای مقرون نفرمودیم ... و هرکس که در این امر داخل نباشد از کسوت جمعیت عاری و بی‌بهره از سعادت دینداری و سزاوار لعن حضرت باری بوده، از حوزه اسلام خارج و در زمره خوارج معدود خواهد بود» (استرآبادی، ۱۳۴۱: ۱۷۶-۱۷۷).

به‌هر روی نپذیرفتن تعهدات صلح با عثمانی و مغایر دانستن آن با رضایت خداوندی و سیاست‌های پیشین حکومت صفوی، اگرچه در مشروعیت زدایی از وجهه پادشاهی طهماسب مؤثر بود اما نادر به عینه می‌دانست که باورمندی مردم به «دولت ابدمدت خاقانی» مسأله‌ای نیست که به سهولت پادشاهی را از طهماسب ستاند و در اختیار او قرار دهد. بنابراین در وادی امر نمایندگان مذاکره‌کننده طهماسب را عامل این خیانت معرفی کرد تا در دسیسه دیگری کار مشروعیت طهماسب را یکسره نماید (هنوی، ۱۳۴۶: ۸۶). اما پس از به‌چالش کشیدن قوه سپاهی و ملک داری، ترفند نهایی هنگامی کارگر افتاد که پاشنه

آشیل حکومت طهماسب که همان «مشروعیت دینی» بود کشیده شد و به تعبیر دیگر؛ ارتکاب به گناه که پیشتر توجیه مؤثری برای پدر طهماسب در انتقال تاج شاهی به محمود افغان گردیده بود به عنوان سناریوی کاربردی به مرحله اجرا در آمد. نادر پس از اعلام مخالفت خود با صلح عثمانی به نزد شاه طهماسب در اصفهان آمد و پس از جلب توجه وی و رفع سوء تفاهم‌ها، طی تشریفات، مراسم بزمی در باغ هزار جریب برای شاه تدارک دید که «سازنده و نوازنده خراسانی» و «پسران ماه‌سیما و دختران خورشید لقا» به همراه مشروبات با «دوایهای مخدر در آن ممزوج»، از اسباب و لوازم آن بودند (مروی، ۱۹۶۱-۱۹۶۶، ج ۱: ۳۵۲-۳۵۹). سپس با یک برنامه مدون و از پیش تعیین شده بزرگان کشوری و لشگری را که دل در گرو حکومت صفوی داشته و معمولاً از هواداران حکومت شاه طهماسب بودند را بر بالین پادشاه مست و لایعقل آورد. هرچند برخی از حاضرین از سیمای حکومت دینمدار صفوی که شاه طهماسب به عنوان برگ برنده در برابر نادر داشت دل‌کنند اما برخی نیز قضایا را بازی می‌انگاشتند که نادر برنده آن بود و ناگزیر «مهر سکوت بر لب نهاده خاموش شدند.» (مرعشی صفوی، ۱۳۶۲: ۸۲). به هر روی نمایشی تراژدی از طهماسب در باغ هزار جریب اصفهان، افزون بر مخدوش نمودن مشروعیت دینی بزرگ‌ترین رقیب، شایستگی و فضیلت او برای کشورداری یا همان «فره‌ایزدی» وی را نیز زیر سوال برد. چرا که در تفکر ایران باستان، پادشاه بایستی «نیازد به بد دست و بد نشنود» (فردوسی، ۱۳۸۹: ۱۳۶).

بر این اساس «این سردار باهوش که گوئی خیانت را از میروس فرا گرفته بود» (هنوی، ۱۳۴۶: ۹۲)، بدون آلودن اعتبار خود به خون، بزرگ‌ترین مدعی حکومت صفویان را از گردونه بیرون کرد؛ اما نادر برای پیشبرد مقاصد تغییر حکومت، نیازمند زمان بیش‌تری بود، تا سپاهیان به زبردستی او عادت کنند. وی با آگاهی از طیف سپاهیان پشتیبان صفوی در ارتش که احتمال بروز هرگونه خطری برای نادر را فراهم می‌کرد، از سرنگونی حکومت صفوی استنکاف ورزید و در جمع بزرگان که برای مشورت در این موضوع جمع کرده بود، جانشینی فرزند شاه به نام عباس را پیشنهاد کرد: «فرزند او که وارث حقیقی این سلسله است تحت تعلیمات معلّمان عاقل روش سلطنت را خواهد آموخت. ضمناً مملکت به هیئتی سپرده خواهد شد که به فکر شرافت و منافع کشور باشند» (هنوی، ۱۳۴۶: ۹۳). بی‌تردید، فرد

اثرگذار هیأت مذکور خود نادر بود که نایب السلطنگی شاه‌عباس سوم خردسال را برعهده گرفت و از ۱۱۴۵ هـ تا سه سال بعد فرصت مناسبی یافت تا بدون مانع، مقدمات تاجگذاری و انتقال نرم قدرت را فراهم نماید.

ج) مشروعیت زدایی و سرکوب طغیان‌ها

اگرچه توطئه مخدوش ساختن مشروعیت سیاسی و مذهبی در برکناری شاه‌طهماسب از سلطنت و تدابیر پیش‌بینی شده مانند صدور اعلامیه حکومت نظامی مبنی بر قدغن ساختن خروج مردم از خانه‌ها (هنوی، ۱۳۴۶: ۹۴)، در ابتدا حاکی از آن بود که طهماسب دیگر هواخواهی ندارد اما به تدریج قیام‌هایی در داخل قبایل و اقوام ایرانی در مقابله با این توطئه شکل گرفت. از مهم‌ترین این قیام‌ها، اقدام علی‌مرادخان بختیاری و محمدخان بلوچ بود که به حمایت از طهماسب یکی در بختیاری و دیگری در فارس تکاپوی گسترده‌ای را برای احیاء مجدد پادشاهی طهماسب آغاز کردند. بی‌تردید پیوندهای سیاسی نادر و حیل‌های مشروعیت افکنی از طهماسب در کاهش پیروان شاه‌صفوی اهمیت داشت اما به‌واقع صفوی دوستی در قلوب ایرانیان ریشه‌داشت و همین مسأله دست‌مایه‌ای بود که برخی بتوانند با بهانه برنشاندن طهماسب بر اریکه شاهی، خیل عظیمی از توده‌ها را با خود همراه‌سازند. علی‌مرادخان یکی از این مدعیان، جهت بهره‌برداری از قدرت سیاسی صفویان به نفع خود، کوشش‌هایی را در این راستا به کار بست. مروی صحبت‌های علی‌مرادخان در جمع بزرگان بختیاری را در این رابطه چنین می‌آورد که: «اگر من اراده پادشاهی نمایم، و سکه و خطبه را به اسم خود نمایم، جمیع سرداران و سرکردگان عراق و فارس و قلمرو و همدان چون اخلاص گیتی اجاق صفویه می‌باشند، بر سر من جمع گردند. و من می‌گویم که بعد از منهدم ساختن دولت نادرشاهی، قدم در مملکت خراسان گذاشته، شاه‌طهماسب را که در آن ولایت حبس است، از بند نجات داده، پادشاهی را در قبضه اختیار آن [می] گذارم، و پادشاهی اسمی است بزرگ، و مردم به زودی بر سر من جمع خواهند شد. هرگاه لطف خدا شامل حال من شد. شاه‌طهماسب به عراق و خراسان اکتفا نماید، من به همدان و فارس و کرمان قناعت نمایم.» (مروی، ۱۳۶۴، ج ۲: ۴۲۷).

شورش محمدخان بلوچ نیز به مانند علی مرادخان از نوع کشمکش‌های میان نخبگان بر سر قدرت سیاسی بود (حاجیان پور و دیگران، ۱۳۸۹: ۴۳-۴۴) وی در جواب استمالت نامه نادر، جایگاه خود را رفیع تر می داند و هدف از قیام را ستاندن حکومت از نادر و تحویل به صاحب اصلی آن «نواب کامیاب شهزاده عالمیان مآب مرتضوی انتساب» برمی‌شمارد (مروی، ۱۹۶۶، ج ۱: ۵۲۷). نادر پس از سرکوب این قیام‌ها که پیروانشان «رونق خاندان علییه صفویه می‌خواستند و خود را به لباس اعتقاد آن می‌آراستند» برای عاملین آن مجازات‌های سنگینی مانند از حدقه درآوردن چشمان محمدخان بلوچ اعمال کرد تا «عبرت الناظرین» شده، فضای سرکوب شدید برای جلوگیری از مخالفت‌های احتمالی در ادامه پروژه انتقال نرم قدرت را ترسیم نماید (شعبانی، ۱۳۷۸: ۳۳-۳۴).

عبور از مشروعیت صفویان در دشت مغان

به هر روی گروه‌های متعدد و به‌ویژه قبایل بختیاری و فارس با وجود نشانندن کودکی از سلاله صفوی بر تخت شاهی، برکناری طهماسب را کج روی از خط و مشی صفوی تصور می‌کردند و حال آنکه نادر در اندیشه انتقال پادشاهی به دودمان افشاری بود. بی‌تردید التهاب ناشی از برکناری طهماسب دشواری عملی ساختن ایده پادشاهی را عیان ساخت. بدین منظور نادر مقربین و مشاورین خود را در مجلسی جمع و درباره اینکه «احتمال دارد که سرکردگان و سرخیلان بلکه عموم اهالی ایران یکی از اولاد نامدار و احفاد بزرگوار سلاطین صفویه را به پادشاهی برداشته، تعب و تصدیع چندین ساله ما را ضایع و برطرف گردانند» به‌چاره‌اندیشی و گره‌گشایی واداشت (مروی، ۱۳۶۴، ج ۲: ۴۴۷). از میان ایده‌هایی که مطرح شد آنچه به صورت گام بعدی مورد تأیید نادر و سیاست راهبردی غلبه بر مشروعیت صفویان گردید، نظر حسنعلی خان معیرباشی بود که اذعان داشت «ارقام مطاع به جمیع ممالک ایران عهده سرکردگان و سرخیلان صادرگردد، وارد درگاه معلی گردیده، از استرضای آن طوایف مچلکه‌ای [سند] یا بمهر درست نموده، رضانامه از همان جماعت گرفته، بعد از آن جلوس نمایند» (مروی، ج ۲: ۴۴۷). بدین سان نادر پس از یک دهه پیگیری برنامه و فضا سازی، عید نوروز سال ۱۱۴۸ هجری را برای تشکیل این مجمع تعیین کرد؛ چرا که بر اساس آداب و رسوم ایران، پادشاهان در عید نوروز از حاکمان ایلات فراخوانی می‌دادند تا از

اوضاع ایالات مطلع گردند و درباره برخی از امور مملکتی و لشگری با آن‌ها مشورت می‌شد (هنوی، ۱۳۴۶: ۱۵۴). این امر بهانه موجه‌ای بود تا نمایندگان ایالات را در دشت مغان جمع نماید و آن‌ها نیز نظر موافق با تغییر سلطنت از صفوی به افشاری دادند.

مشروعیت گریبانگیر نادر

روحانیون و مردم معتقد که دل در گرو حکومت مشروع صفویان داشتند تحت تأثیر توانایی‌های نظامی نادر در دفع بیگانگان به‌ویژه افغانان سنی مذهب، و در شرایطی که گزینه‌ای کارآمد از صفویان نبود، رضایت شان را مبنی بر پادشاهی نادر اعلام کردند. اما رفتارهای تناقض‌گونه نادر با مذهب تشیع و مروجین آن به‌نظر می‌رسد، زمینه‌های اجتماعی نارضایتی عمومی از حکومت نوپای افشاری را مهیا می‌ساخت. که در ادامه به نحوه مواجهه نادر با آنها پرداخته می‌شود:

الف) روحانیون، نادر و مشروعیت

روحانیون از ارکان اصلی حکومت دینی صفوی و اثرگذارترین اقشار بودند که در تمام سطوح جامعه نقش تعیین‌کننده‌ای داشتند. این طیف به مثابه حامیان اصلی حکومت صفویان در تمام سطوح جامعه از قبیل شیخ الاسلام، صدر، امام جمعه، منبری و روضه خوان از لایه‌های بالا تا زیرین جامعه حامیان و مبلغین مشروعیت بخش حکومت صفوی بودند. هنگامی که نادر توانست با جلب نظر نمایندگان ایالات که بخش قابل توجهی از آن‌ها از روحانیون بودند و بیشتر به مناسبت‌های مختلف مورد لطف او قرار گرفته بودند (فلور، ۱۳۶۸: ۵۹)، اوضاع را به نفع خود پیش برده، حکومت را بصورت رسمی از صفوی به افشار منتقل نماید، رویه خود را تغییر داد و رویکرد تضعیف روحانیون را با محدود ساختن منابع مالی آن‌ها در دستور کار قرار داد. بدین روی، پس از تاجگذاری به محض ورود به قزوین تمام علمای شهر و نقاط مجاور را گردآورد و به تحسین توانایی سپاهیان در فتوحات و دفاع از مملکت و نکوهش روحانیون به ناتوانی در دفاع از کشور به هنگام حمله افغان‌ها، پرداخت و اعلام کرد عواید اوقاف باید از روحانیون ستانده و مصروف سپاهیان گردد (هنوی، ۱۳۴۶: ۱۶۰).

وقفیات از منابع غنی در ترویج دین و اهرم تقویت جایگاه صفویان در میان مردم بود که به صورت وسیع در سراسر شهر و روستاهای ایران پایگاه‌های اثرگذار بر بسط و گسترش مقبولیت مشروعیتی صفویان را تقویت می‌کرد. در کتابچه‌ای که از خالصجات نادرشاه با تفکیک موقوفات الحاقی بر جای مانده، وقفیات گسترده‌ای برای بقعه شیخ صفی (بیانی، ۱۳۸۷: ۳۴۵-۳۴۶) و مقبره‌های امامزاده‌ها در سراسر ایران منظور گردیده‌بود که توسط نادرشاه به خالصه تبدیل گردید (بیانی، ۱۳۸۷: ۳۴۵-۳۴۹). رویه تبدیل املاک وقفی به خالصه‌شاهی، پشتوانه مالی روحانیون که متولیان اوقاف بودند را به خزانه شاهی ریخت تا به وسیله آن به لشکر آرای بی‌پروا داد. پس از آن نیز طمع ورزی به ثروت انباشته‌های روحانیون حکومت پیشین، دامن شاه را به خون برخی از روحانیون آلود که خفه کردن شیخ الاسلام ابرقو و مصادره اموال و زنان او از مصادیق بارز آن است (فلور، ۱۳۶۸: ۷۶). اما به هر روی سیاست‌های مغایر با مواضع دینی نادر، روحانیون را که «عاملی قوی در راه بردن افکار توده‌ها بودند، با خود دشمن ساخت» (حدیث نادرشاهی، ۲۵۳۶: ۳۰۲-۳۰۳).

ب) نادر و مشروعیت امامت نشان صفویان

نادر در مواجهه با مشروعیت امامت نشان صفویان، رویکرد دوگانه‌ای را در پیش گرفت. بدین معنی که در سال‌های آغازین قدرت یابی، هم راستایی با مذهب شاهان صفوی را سرلوحه سیاست خود قرار داد و در سجع مهری که انتخاب کرد شعر زیر را حک نمود: (نوابی، ۱۳۶۸: ۴۳۲)

«لافتی الّا علی لاسیف الّا ذوالفقار نادر عصرم ز لطف حق، غلام هشت و چار»

در این مهر به صراحت خود را خادم دوازده‌امام معرفی می‌نماید؛ اما پس از کسب قدرت نظامی، به تدریج ایجاد تغییرات در مذهب تشیع را در پیش گرفت؛ زیرا می‌دانست که صفویان به‌مثابه جانشین امامان، در اذهان عمومی از مشروعیت و جایگاه برتری نسبت به نادر قرار دارند. از این روی نادر کوشش‌های فراوانی برای کاهش اعتقادات مردم نسبت به مراسم‌های مذهبی از طریق مخالفت با برگزاری مراسم عاشورا و غیره به کار بست و به نوشته مرعشی: «بعضی افعال را که شیوه و شعار شیعه می‌باشد مثل تعزیه داشتن خامس آل

عبا حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌سلام شهید دشت کربلا در عشر محرم الحرام و برپا داشتن عید غدیر خم و ... از تمام بلاد قلمرو خود موقوف نموده چادر بیک شاخ افکنده علانیه قدغن نمود که کسی قرآن نخواند بلکه نداشته باشد» (مرعشی صفوی، ۱۳۶۲: ۸۴). وی هم چنین پس از تاجگذاری، دستور داد در خطبه نام ابوبکر عمر و عثمان آورده و به جای لفظ «علی ولی الله» فقط به ذکر نام علی بسنده نمایند (مرعشی صفوی، ۱۳۶۲: ۷۳).

ج) قتل عام صفویان

نادر در صعود از نردبان قدرت از حکومت محلی خراسان به شاهی مطلق ایران به مهار مشروعیت صفویان در راستای اهداف خود پرداخت. اگرچه در مقطعی که عباس خردسال را جانشین طهماسب کرد، جنبش‌هایی در ایران شکل گرفت و در خلع عباس و تاج گذاری در دشت مغان نیز مخالفت جزئی روی نمود؛ اما کشتن صفویان را اشتباه سیاسی صرف در ایرانمداری دانسته، به مهار آن‌ها اکتفا نمود. ولی هنگامی که درگیر جهانگشایی در هند بود، رضاقلی میرزا دستور قتل عام آن‌ها را صادر کرد و تبعات جبران ناپذیری را فراروی مشروعیت افشاریه؛ و در اذهان مردم ایران شکاف عمیقی در برنامه‌های نادر، برای برقراری امپراطوری بزرگ برای نسل‌های بعد ایجاد نمود. برای شاهد مدعا ابیاتی از عالم آرای نادری در این قتل عام می آوریم: (مروی، ۱۳۶۴، ج ۲: ۷۶۷).

«باز فلک طرح نو ریخت در این روزگار از اثر صنع کیست خالق پروردگار
ابر غم آمد ببار گریه کنان چون بهار قطع نسل می شود از صلب هشت و چار
جامه نیلی فتاد بر ورق آسمان چهره خورشید شد لاله صفت داغدار»

نادر پس از بازگشت پیروزمندانه از هند هنگامی که از قتل عام طهماسب و فرزندان آگاه شد از کرده فرزند به خشم آمد و او را از ولیعهدی خلع و دومین فرزند خود، نصرالله میرزا را جانشین ساخت (فلور، ۱۳۶۸: ۸۸). محمدکاظم وزیر نیز که در آن زمان در خراسان بوده علت برکناری ولیعهد از زبان نادر را کشتن طهماسب عنوان کرده‌است (مروی، ۱۳۶۴، ج ۲: ۵۱۱-۵۱۲) هرچند تصمیم نادر مقطعی بود و پس از آن شاهد ولایتعهدی رضاقلی میرزا

هستیم اما در کنار دلایلی همچون سوء قصد به جان شاه و تکبر، کشتار صفویان که اشتباه سیاسی افشاریه در برخورد با مشروعیت صفویان تلقی می‌شد در کور کردن رضاقلی میرزا مؤثر بود (شعبانی، ۱۳۷۸: ۵۳) بدین روی ندامت نابینا ساختن فرزند در ۱۱۵۴ق از سویی در تغییر مزاج نادر در شش ساله پایانی حکومت که زمینه اشتباهات دیگر را بوجود آورد (شعبانی، ۱۳۷۸: ۵۲) و از سوی دیگر با قطع بینایی از جانشین محق و فرزند ارشد خود بر اساس تفکر ایرانشهری، فضای درگیری‌های داخلی دیگر شاهزادگان و اوضاع وخیم بعد نادری را فراهم ساخت که پس از نادر شاهرخ میرزای خردسال فرزند رضاقلی میرزا که ارث مادری از سلطان حسین داشت و نصرالله میرزا پسر دیگر نادر و برادر زاده‌اش علی قلی خان حاکم خراسان اندیشه جانشینی را در سر می‌پروراندند (هنوی، ۱۳۴۶: ۲۹۵-۲۹۶) شاهزاده روشن دل در برابر ضربه جبران ناپذیر پدر بر بنیان امپراطوری گفت: «تو مرا کور نکردی، بلکه چشم ایران را بیرون آوردی. روزگار عاقبت این کار را نشان خواهد داد.» (هنوی، ۱۳۴۶: ۲۵۷).

د) شورش‌های صفوی خواهی

جای تردید نیست که دگرگونی‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در اداره کشور که در جهت چیرگی نظامی بر مشروعیت مذهبی صفویان بود، تحرکات اجتماعی جدیدی را به ویژه توسط طیف روحانی که در جامعه مذهبی ایران اثرگذار بود و دیگر متضرران حکومت پیشین علیه افشاریه تولید می‌کرد. این تحرکات که به واقع شاه را به واکنش عبور از بحران‌ها وامی داشت، فشار مضاعفی را بر پیکره دولت خسته از جنگ، تحمیل کرد. چرا که مدیریت و کوشش‌های چندین ساله نادر هویت و ملیت کشور اشغال شده توسط بیگانگان را احیاء کرد و مخالفت‌های شکل گرفته در گوشه و کنار این مرز و بوم به حمایت از صفویه را محق نمی‌دانست. میرزا مهدی خان، مورخ نادر، این گونه اقدامات که موجب تغییر در رفتار شاه با مردم شد را به خوبی روشن می‌نماید: «از مردم ایران، که پرورده حقوق این دولت بودند، امور چند بظهور آمد که بیشتر سبب تغییر عقیدت آن حضرت گشته، ورق حسن سلوک را برگردانیدند» و سپس به چند مورد اشاره که از مهم‌ترین آن‌ها قیام سام میرزا است (استر آبادی، ۱۳۴۱: ۴۲۱-۴۲۲). آنچه که بیش تر اثر منفی در خصال نادر دارد نه شورش،

بلکه اطاعت توده‌های مردمی از اوست (استرآبادی، ۱۳۴۱: ۴۲۱-۴۲۲). لاکهارت به نقل از کسروی نیز درباره روحیه مردم اواخر دوره نادری می‌نویسد: «رنجیدگی از او [نادر] می‌نمودند. به خاندان بیکاره صفوی دل‌بستگی نشان داده بسیار می‌خواستند که پادشاهی با آن خاندان باشد... [و] هر زمان در جای دیگر یک قلندر بچه ای پیدا کرده به نام آنکه از خاندان صفویست بر سر او گرد می‌آمدند و درفش نافرمانی می‌افراشتند» (لاکهارت و دیگران، ۱۳۷۷: ۱۳۹-۱۴۲) فرد دیگر محمدحسن خان قاجار است که علیه نادر قیام کرد و از پشتوانه قبایل قاجار و ترکمان برخوردار شده، مدت‌ها اندیشه نادر را به خود معطوف داشت (استرآبادی، ۱۳۴۱: ۴۲۲). وی نیز به روایت رستم التواریخ خود را «فرزند بلافضل شاه‌سلطان حسین صفوی» می‌دانست که پیش از تولد مادرش به فتحعلی خان قاجار بخشیده شده بود (آصف، ۱۳۸۰: ۴۲۲). این مبحث از جهتی که فرزندان محمد حسن خان توانستند حکومت قاجار را پی‌ریزی نمایند، اهمیت می‌یابد. به هر روی این گونه قیام‌ها که صبغه صفوی دوستی آن پشتوانه مردمی داشت و سوء قصدهایی که از سوی حامیان شاهان پیشین به جان نادر انجام شد در سال‌های پایانی حکمروایی، نادر را آنقدر دل مشغول حراست از جان خود ساخته بود که به روایت هلندیان «براستی پادشاهی نادر بود زیرا به دشواری می‌شد او را یافت» (فلور، ۱۳۶۸: ۸۱-۸۲).

سرانجام نادر در حالی توسط محافظان شخصی خود به قتل رسید که تداوم سلطنت افشاری با بحران جانشینی مواجه بود؛ چرا که فقدان ولیعهد و بحران مشروعیت بازماندگان خاندان افشاری، موجب گردید علی قلی خان (۱۱۶۱-۱۱۶۰ هـ.ق)، ابراهیم خان (۱۱۶۱ هـ.ق) و شاهرخ میرزا (۱۲۱۰-۱۱۶۱ هـ.ق) پس از تاج‌گذاری، مدتی را در بخش‌هایی از ایران حکومت کردند؛ اما نزاع‌های داخلی آن‌ها و اغتشاش‌هایی که در گوشه و کنار ایران رخ داد، فرصت را در اختیار مدعیانی قرار داد که با درک واقع بینانه از مشروعیت صفویان، در نبود فردی از نسل ذکور این خاندان، گزینه‌هایی جدید با نسب مادری از صفویان را مطرح نمایند. در این رابطه: میرزا ابوتراب با عنوان «اسماعیل سوم» (۱۱۸۷-۱۱۶۳ هـ.ق) توسط علیمردان خان بختیاری و سپس کریم خان زند و ابوالفتح محمد میرزا با نام «محمد شاه دوم» (۱۲۱۰ هـ.ق)، توسط آغا محمدخان قاجار به صورت صوری به شاهی انتخاب شدند تا

از مشروعیت این شاهزادگان در چیرگی بر دشمنان و پایه‌گذاری حکومت‌های بعدی بهره‌برداری شود (نیبور، ۱۳۵۴: ۲۰۷؛ دهقان نیری و دیگران، ۱۳۸۶: ۱۳-۱۴).

نتیجه

پس از سقوط اصفهان توسط غلزیایی‌ها و تکاپوهای طهماسب دوم برای تصرف مجدد پایتخت، با استعانت از نیروهای ایالات، فضا برای عناصر توانمند محلی برای حضور در عرصه سیاسی ایران فراهم شد. در این میان نادرقلی بیگ از مستعدین طبقه پایین جامعه بود که با درک واقع بینانه از مشروعیت عمومی حکومت صفوی، رویکرد هم‌گرایی با صفویان را با عنوان سرداری طهماسب، آغاز کرد. وی با توسل به ازدواج‌های سیاسی با خاندان صفوی و کسب اعتبار وراثتی، در تضعیف سایر پایگاه‌ها، رقابت ده ساله‌ای را انجام داد. در این راستا تثبیت دگرباره حکومت صفویان، رویکرد واگرایی و تضعیف شاه‌طهماسب و دیگر شاهزادگان مدعی را در دستور کار قرار داد و در طی یک فرایند ده‌ساله، در نهایت جابه‌جایی نرم قدرت از صفویان به افشاریه در دشت مغان را به مرحله اجرا در آورد. رویکرد دینی نادر که پیش‌تر در سرداری حکومت مذهبی صفوی، جلب قلوب روحانیون و سجع مهرهای مزین وی به نام امامان مشهود بود، در دوره نادرشاهی به رفتارهای تناقض‌گونه محدود ساختن روحانیان و برخورد با مراسم مذهبی تشیع، هم‌چون عزاداری عاشورا انجامید. نارضایتی‌های مردمی از سیاست‌های نادر که پیش‌تر در برکناری طهماسب در قیام‌های مردمان بختیاری و فارس جلوه کرد، در دوره افشاری نیز بخش عمده‌ای از دل مشغولی نادر را به خود معطوف نمود و به تدریج شاه سخت‌کوش که عمرش در جنگ‌ها مصروف احیاء هویت ایران شد و جویای محبت مردم بود، را قیام‌های صفوی خواهی از درون تهی کرد و بر اشتباهات سیاسی وی در تثبیت امپراطوری برای بازماندگانش افزود. به‌واقع محور تمامی برنامه‌های دو دهه نادر در رسیدن به پادشاهی ایران «تقابل با مشروعیت صفویان» بود. در رسیدن به این مقصود از قوه اجرایی بالایی که به فراست و ذکاوت شخصی وی متکی بود، بهره‌گرفت و موفق به نظر می‌رسید. اما در طی مسیر ضربات مختلفی از جامعه مشروعیت‌پذیر دید که بر روحیه و مزاج وی تأثیر منفی نهاد و سال‌های پایانی حیات وی را درهم ریخته، از بنیان‌گذاری حکومت پایدار برای نسل‌های بعدی

نافرجام گذاشت. به‌واقع اگر پادشاه افشار مذهب تشیع و ارکان آن به‌ویژه روحانیون که از دوره صفویه به‌صورت سیستم حکومتی غالب، توده‌ها را رهبری می‌کردند را به‌جای تضعیف، به‌عنوان ارکان حکومت خود می‌پذیرفت، موفق به برقراری امپراطوری افشاریه برای نسل‌های بعد می‌گردید. به‌تعبیر دیگر؛ نادر خطا در راه‌رفتن نداشت، بلکه در رفتن راه داشت.



منابع و مأخذ

- أصف، محمدهاشم (رستم الحکما)، (۱۳۸۰)، *رستم التواریخ*، به اهتمام عزیزالله عزیزاده، چ ۲، تهران، فردوسی.
- ابن بزاز، درویش توکلی بن اسمعیل، (۱۳۷۶)، *صفوة الصفا*، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، چ ۲، تهران، زریاب.
- استرآبادی، میرزا مهدی خان، (۱۳۴۱)، *جهانگشای نادری*، با اهتمام و تصحیح سید عبدالله انوار، تهران، انجمن آثار ملی.
- بیانی، بهمن و اتحادیه، منصوره، (۱۳۸۷)، *کتابچه قبالات خزانة مبارکه، املاک حاجی میرزا آقاسی، خالصه جات و موقوفات دیوان اعلی*، چ ۱، تهران، تاریخ ایران.
- جهانگشای خاقان، (۱۳۶۴)، *مقدمه و پیوست الله دتا مضطر*، اسلام آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- حاجیان پور، حمید و کامرانی مقدم، علی، «شورش محمد خان بلوچ در سالهای ۱۱۴۲ هـ.ق: علل و پیامدها»، پژوهش‌های تاریخی دانشگاه اصفهان مجله علمی - پژوهشی، سال چهل و ششم، (۱۳۸۹)، (صص ۴۶ - ۳۱).
- حدیث نادرشاهی*، (۲۵۳۶)، تصحیح و تحشیه و تعلیقات رضا شعبانی، تهران، دانشگاه ملی ایران.
- حزین، محمدعلی بن ابیطالب، (۱۳۳۴)، *تاریخ و سفرنامه حزین*، چ ۲، اصفهان، کتابفروشی تأیید اصفهان.
- دهقان نیری، لقمان و منتظرالقائم، اصغر و جعفری، علی اکبر، «بحران مشروعیت صفویان و مسأله پادشاهی اسماعیل سوم»، پژوهش‌های تاریخی دانشگاه اصفهان، مجله علمی - پژوهشی شماره ۵۰، پاییز ۱۳۸۶ (صص ۱۶ - ۱).
- سیوری، راجر، (۱۳۷۸)، *ایران عصر صفوی*، چ ۷، تهران، نشر مرکز.
- شعبانی، رضا، (۱۳۷۸)، *تاریخ تحولات سیاسی - اجتماعی ایران در دوره‌های افشاریه و زندیه*، چ ۲، تهران، سمت.

شیرازی، عبدی بیگ، (۱۳۶۹)، *تکملة الاخبار*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات، دکتر عبدالحسین نوایی، چ ۱، تهران، نی.

عالم آرای صفوی، (۱۳۵۰)، به کوشش یدالله شکری، چ ۱، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.

غفاری قزوینی، قاضی احمد، (۱۳۴۳)، *تاریخ جهان آرا*، تهران، حافظ.

فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۸۹)، *شاهنامه*، چ ۲، تهران، آدینه سبز.

فلور، ویلم، (۱۳۶۸)، *حکومت نادرشاه (به روایت منابع هلندی)*، ترجمه ابوالقاسم سری، چ ۱، تهران، توس.

کروسینسکی، یوداش تادئوش، (۱۳۸۶)، *سقوط اصفهان*، بازنویسی سیدجواد طباطبایی، چ ۳، تهران، نگاه معاصر.

لاکهارت، لارنس و دیگران، (۱۳۷۷)، *نادرشاه آخرین کشورگشای آسیا*، ترجمه اسماعیل افشار نادری، چ ۱، تهران، دستان.

مرعشی صفوی، محمد خلیل، (۱۳۶۲)، *مجمع التواریخ*، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، چ ۱، تهران، کتابخانه سنائی.

مروی، محمد کاظم، (۱۳۶۴)، *عالم آرای نادری*، تصحیح و مقدمه محمدامین ریاحی، چ ۲، چ ۱، تهران، کتابفروشی زوار.

_____، (۱۹۶۶-۱۹۶۱)، *عالم آرای نادری*، با مقدمه میکلوخوما کالای، چ ۱، مسکو، بی‌نا.

نوائی، عبدالحسین، (۱۳۶۸)، *نادرشاه و بازماندگان*، چ ۱، تهران، زرین.

نیبور، کارستن، (۱۳۵۴)، *سفرنامه*، ترجمه پرویز رجبی، چ ۱، تهران، توکا.

هنوی، جونس، (۱۳۴۶)، *زندگی نادرشاه*، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، چ ۱، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

یوسف جمالی، محمد کریم، (۱۳۸۵)، *تاریخ تحولات ایران عصر صفوی (شیخ صفی تا شاه عباس اول)*، چ ۱، اصفهان، دانشگاه آزاد اسلامی نجف آباد.